

Ways of infiltrating Kharijite political-cultural ideas into North Africa

Abstract

The Kharijites were the most important political-military opponents of the Umayyads, but despite their high military capability and good governing ideology, they could not find their place in the eastern lands of the Caliphate. The barbarians succeeded in gaining popularity among a significant section of the North African barbarians and disseminating their ideas. The results of this study, which is a descriptive way to answer the question of what were the ways of influencing Kharijite ideas politically and culturally in North Africa and the development of foreign thought in this region, show that Kharijites use the slogan of justice and equality that Their main principle and distinction was with other political groups of that time, as well as the use of cultural tools such as the Arabic language, organizations called "Al-Azaba" and the theories of their perpetrators and cultural claimants, as well as political methods such as invitations and active invitation centers in major cities. Use covert networks to promote their ideas and thus influence and attract fans in North Africa. In addition, taking advantage of the dissatisfaction of the original inhabitants of these areas due to the oppression of the Umayyad governors, was effective in facilitating the success of the Kharijites in their influence in North Africa.

Keywords: Kharijites, North Africa, Berbers, political, cultural.

شیوه های نفوذ اندیشه های سیاسی- فرهنگی خوارج به شمال آفریقا

سعید کریمیان راوندی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۱

مهدی انصاری^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵

محبوبه شرفی^۳

چکیده

خوارج مهمترین مخالفان سیاسی- نظامی امویان بودند ولی علیرغم توانمندی بالای نظامی و ایدئولوژی مناسب در حکومتداری نتوانستند در سرزمین های شرقی خلافت جایگاه خود را بیابند فلذا با توجه به شرایط خفقان آور سیاسی در نواحی نزدیک خلافت، به سرزمین های دورتر مهاجرت کردند و علیرغم نداشتن خاستگاه بربری موفق شدند در میان بخش های قابل توجهی از بربرهای شمال آفریقا مقبولیت یابند و عقایدشان را نشر دهند.

نتایج حاصل از این پژوهش که به شیوه توصیفی برای پاسخ به این سوال که شیوه های نفوذ عقاید خوارج از لحاظ سیاسی- فرهنگی در شمال آفریقا و توسعه اندیشه خارجگری در این ناحیه چه بوده، نشان می دهد خوارج با استفاده از شعار عدالت و برابری که اصل اساسی و وجه تمایزشان با سایر گروه های سیاسی آن دوران بود و همچنین استفاده از ابزارهایی فرهنگی همچون زبان عربی، تشکیلاتی به نام «العزابه» و نظریه پردازی های عاملان و داعیان فرهنگی شان و همچنین روش های سیاسی همچون دعوتگری و تشکیل کانون های دعوت فعال در شهرهای اصلی و استفاده از شبکه های مخفی به ترویج اندیشه هایشان و در نتیجه نفوذ و جذب هوادار در مناطق شمال آفریقا بپردازند. ضمن اینکه بهره گیری از عدم رضایت ساکنین اولیه این نواحی به دلیل ظلم و ستمی که از سوی والیان اموی بر آنان روا داشته شده بود، در تسهیل موفقیت خوارج در نفوذشان به مناطق شمال آفریقا موثر بود.

کلمات کلیدی: خوارج، شمال آفریقا، بربرها، سیاسی، فرهنگی.

دانشجوی دکتری گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران^۱.

استادیار گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسول)^۲.

استادیار گروه تاریخ، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران^۳.

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی یادگار امام

ظهور رسمی خوارج در تاریخ، به بعد از حادثه تحکیم و حوادث پس از آن باز می‌گردد که منجر به انشعاب گروهی از لشگریان علی(ع) و شکاف بین مسلمانان شد و در نتیجه گروهی به نام خوارج را پدید آورد. البته این ماجرای مشهور توضیح کاملی در خصوص این فرقه ارائه نمی‌دهد و به نظر می‌رسد ریشه‌های تاریخی و سیاسی بر ماجرا حاکم بوده و خود خوارج این عنوان را با توجه به قرآن برای خود برگزیده‌اند (سوره مبارکه نساء، آیه ۱۰۰).

خوارج تا مدت‌ها در صحنه سیاسی جهان اسلام ماندند و به‌ویژه در مبارزه با دستگاه خلافت اموی نقش مهمی ایفا کردند. آنان در دوره امویان ضربه‌های سختی را تحمل کردند و از این رو به تدریج از نفوذ و قدرت آنان در سرزمین‌های مرکزی خلافت اسلامی یعنی عراق کاسته شده بود. از سوی دیگر خوارج در شام نیز هیچگاه فعالیت یا پایگاهی نداشتند و چنین بود که به سرزمین‌های دورتر یعنی مناطقی چون شرق جزیره العرب، شرق و شمال آفریقا و همچنین سیستان روی آوردند.

خوارج اعم از صفریه و اباضیه با اوجگیری نهضت‌های فکری و سیاسی در تاریخ صدر اسلام، به خصوص دوران انتقال قدرت از بنی‌امیه به بنی‌عباس، موفق شدند در برخی از نقاط دوردست جهان اسلام از جمله شمال آفریقا، دل‌هایی پذیرا برای اندیشه‌های خود به دست آورد و همزمان با استقبال این سرزمین‌ها از اندیشه‌هایشان با شیوه‌هایی خاص به نفوذ خود در شمال آفریقا ادامه داده تا جایی که به کمک بربرهای شمال آفریقا موفق به تشکیل حکومت‌های مستقل شدند.

در این پژوهش درصدد هستیم تا با رجوع به منابع تاریخی، چگونگی رخنه افکار و آراء خوارج به شمال آفریقا میان بربرها و اسباب و شرایطی که منجر به پذیرش این مذهب در آنجا شده را بررسی نماییم.

علل مهاجرت خوارج به شمال آفریقا

در مورد نفوذ اندیشه خوارج در شمال آفریقا نظریات متفاوتی ارائه شده است. به پیروی از این نظرات می‌توان گفت یکی از اصلی‌ترین موضوعات اختلاف عقیده میان خوارج و خلفای اموی، موضوع انتخاب خلیفه بود. موضوع اصلی در مشروعیت خلیفه از دیدگاه امویان، قریشی بودن خلیفه بود؛ اما خوارج بر خلاف این نظر، امویان را غاصب خلافت می‌دانستند. خوارج بر این عقیده بود که هر مسلمان شایسته حتی اگر غلامی سیاه باشد می‌تواند به مقام امام مشروع و امیرمومنان برگزیده شود. به نظر آنها بالیدن

به نژاد (الافتخار بالاجناس) و برتر شمردن نژادی بر نژاد دیگر کفر است (مادلونگ، ۱۳۷۵ش، ص ۹۴)؛ به این ترتیب همانطور که شرح اجمالی آن گذشت به دلیل نحوه برخورد و خشونت شدید خلفای اموی، تصمیم به مهاجرت به سرزمین های دورتر گرفتند. از دیگر عوامل موثر در تصمیم خوارج برای حرکت به نواحی دیگر، تغییر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جامعه در نتیجه اشرافیگری، ایجاد فاصله طبقاتی و به حاشیه رانده شدن طبقات ضعیف و محروم بود. ابن اثیر در مورد ابن حمزه خارجی - از سران نظامی خوارج - می نویسد:

«در سال ۱۳۰ هجری قمری به مدینه وارد شد. در خطبه‌ای ضمن نکوهش اعمال هشام بن عبدالملک که موجب غنای بیشتر اغنیا و فقر بیشتر فقرا شده بود، خطاب به اهل مدینه گفت: اصحاب مرا به علت جوانی کوچک می‌شمارید . . .» (ابن اثیر، ۱۳۸۶، ص ۴۷۵).

این موضوعات علاوه بر اینکه یکپارچگی خوارج را در پی داشت، سبب شد تا خوارج گوشه‌هایی شنوا و دل‌هایی پذیرا برای اعتقاداتشان توسط ساکنان شمال آفریقا بیابند.

البته سرداران خوارج هم در هیچ جای دیگر آن آمادگی را که برای پذیرش نظریه‌های خود می دیدند نیافتند؛ جنبش‌های سیاسی - اجتماعی از جمله خوارج زمانی به موفقیت دست می یابند که وضع نامطلوب جامعه موجب نزدیکتر شدن مردم به یکدیگر و متحد شدنشان شود. عواملی از قبیل نارضایتی اجتماعی وسیع، بی‌سامانی، ناامنی، سرخوردگی، تحقیر و از خود بیگانگی از جمله عواملی است که مردم را در جستجوی یافتن زندگی بهتر متحد می سازد. حال هرکدام از این عوامل با بی‌عدالتی و تبعیض همراه شود موجب ایجاد انگیزه میان مردم برای پیوستن به جنبش‌های اجتماعی مخالف می شود.

بنابراین اوضاع حاکم بر شمال آفریقا و ظلم و ستمی که بر بربرها روا داشته شده بود هم در پیوستن آنان به جنبش خوارج بی تاثیر نبود و زمینه مساعدی را برای خوارج جهت نفوذ و گسترش دعوت در این منطقه فراهم ساخته بود. ظلم و ستمی که از سوی حاکمان روم و بعد از آن حاکمان اموی بر بربرها اعمال می شد سبب شد تا آنها انگیزه فراوانی برای پیوستن به خوارج داشته باشند (قطیش، ۱۴۳۶، ص ۷۴).

چگونگی نفوذ اندیشه‌های سیاسی خوارج به شمال آفریقا

خوارج در بسط و توسعه نفوذشان در سرزمین‌های نزدیک خلافت (سرزمین‌های شرق) ناکام مانده بودند و علیرغم توانمندی بالای نظامی به توفیقی در تشکیل دولت مستقل در سرزمین‌های شرقی خلافت دست نیافتند. چرا که هر که در خفا یا آشکار پیروی خود را از خوارج اعلام می‌داشت با برخورد شدید حکومت مواجه می‌شد؛ این در حالی بود که امویان از قدرت خوارج و نفوذشان در سرزمین‌های دیگر در هراس بودند.

زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و دینی برای پذیرش افکار مساوات طلبانه دعوتگران خوارج در میان قبایل بربر و واقع شدن مغرب در نقطه ای دور از مرکز خلافت موجب شد که آنها شمال آفریقا را ناحیه ای مناسب برای بسط آراء و اندیشه‌هایشان ببینند (بل، ۱۳۸۸، ص ۱۴۶).

ضمن اینکه بربرها خیلی زود به تناقض میان آرمان‌های اسلامی و عدالت‌گرایانه با سیاست امویان پی بردند و این مساله موجبات خشم آنان را فراهم می‌کرد و نتیجه آن شورش و طغیان علیه والیان اموی بود. لذا به سادگی به مذهب خوارج که شعار اساسی آن عدالت و دموکراسی بود روی آوردند؛ نمود آن هم در مساله امامت بود که آن‌را به طور مساوی، حق همه افراد امت می‌دانستند. جواز شورش و قیام علیه ظلم و وجوب امر به معروف و نهی از منکر، باعث موضع مشترک خوارج و بربر علیه امویان شد و مواضع خوارج با طبیعت بربرها موافق افتاد (ابن خلدون، ۱۴۰۱، ص ۱۱)؛ از این رو خوارج پرچمدار عقیدتی و سیاسی بربرها شدند.

از سویی دیگر، در بلاد مغرب اندکی پیش از ظهور خوارج، رفتار امویان خشم مردم در سرزمین‌های شمالی آفریقا را هم برافروخته بود؛ و طبیعتاً این موضوع برای بسط و گسترش خوارج در ناحیه شمال آفریقا فرصتی مناسب را فراهم می‌نمود. امویان هم از دشمنی بربرها با حکومت مرکزی رنج می‌بردند. سیاست تبعیض میان اعراب و بربرها، نحوه برخورد خلافت با بربرها که حتی پس از اسلام آوردن همچون غیر مسلمانان با آنان برخورد می‌شد، محرومیت از مقامها و امتیازات که صرفاً در انحصار اعراب

۱- قتل یزید بن ابی مسلم، مولای حجّاج و والی افریقیه، به دست سپاهیان و نیز قتل کلثوم بن عیاض در اواخر روزگار اموی نمونه روشن آن بود (ابن عداری، ۱۴۰۰، ص ۴۶).

بود، سنگینی مالیاتی که بر دوش بربرها بود^۱ و در نهایت دور نگاه داشتن بربرها از مراکز قدرت، همگی موجب شده بود تا بربرها انگیزه فراوانی برای تمرد و سرکشی داشته باشند.

نارضایتی بربرها از والیان اموی، شمال آفریقا را جولانگاه مناسب اندیشه‌های خوارج صفریه و اباضیه ساخت و با شورش‌های متعددی همراه بود؛ این جریان، قدرت دولتی در سراسر شمال آفریقا را بین شیعه و خوارج تقسیم نمود و بدین ترتیب، چند دولت خارجی و شیعی در مغرب اسلامی به وجود آورد و شمال آفریقا را از نفوذ قدرت خلافت مرکزی آزاد کرد. قیام‌های پراکنده و نامنظم و سازمان خوارج در دوره اموی به سرعت از سوی امویان سرکوب می‌شد و فرقه‌هایی چون ازارقه و نجدات از عمده‌ترین فرق خوارج در عراق در معرض نابودی کامل قرار گرفتند و به مغرب روی آوردند و دعوت سُرّی و سازمان یافته خود را در این بلاد آغاز کردند (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۱، ص ۶۷).

یکی دیگر از عوامل اصلی نفوذ خوارج در شمال آفریقا تغییر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی بود که در عصر عثمان آغاز شده بود. عثمان با تشکیل یک طبقه سرمایه دار و اشرافی و نقش دادن به آنان در امور دولتی، همه آنچه را قبل از او بود تغییر داد و این تغییر سیاست عثمان همواره مورد تقبیح رهبران خوارج بود و آنان همواره به امتیازاتی که عثمان برای قریشیان در نظر می‌گرفت اعتراض می‌نمودند تا جایی که ایدئولوژی مبارزه با فساد و مبارزه با اختلاف طبقاتی که مورد استقبال بسیار بربرها واقع شد از همین نقطه آغاز شد و نضج گرفت.

شیوه‌های فرهنگی نشر عقاید خوارج در شمال آفریقا

اینکه خوارج در سرزمین‌هایی خاص و به خصوص میان بربرهای شمال آفریقا موفق شدند تا تعالیم خود را از طریق دعوت نشر و گسترش دهند معلول عللی بود که شرح آن گذشت؛ اما شیوه‌های نفوذ خوارج از لحاظ فرهنگی در شمال آفریقا و آنچه اسباب موفقیت دعوت آنان را فراهم ساخت عبارتند از:

۲- این دشمنی به علت افراط استاندار طنججه در گرفتن مالیات، به انقلاب توفنده ای در سال ۱۲۲ هجری قمری تبدیل شد که توانستند بر سپاهیان متعدد اموی که برای سرکوب آنان به منطقه گسیل می‌شد، چیره شوند (ابن عبدالحکم، ۱۴۱۱، ص ۲۹۸-۲۹۹).

۱- وقتی معارضان مصر و کوفه، عثمان را محاصره کردند، علت محاصره را در یک جمله خطاب به او بیان داشتند: «لانک غیرت و بدلت» (ابن قتیبه دینوری، ۱۳۸۷، ص ۳۸).

• زبان:

استفاده از زبان بربری در بیان عقاید در تقابل با زبان عربی بود. زبان بربری زبان زندگی روزمره و معاملات قبایل با یکدیگر بود. در دوره رومیان و بیزانسی ها از این جایگاه بیشتر نرفت (الحاجری، ۱۴۰۳، ص ۳۴). با ورود اسلام به مغرب و نفوذ تدریجی زبان عربی، که زبان خواندن قرآن و نماز بود از گسترش زبان بربری به نفع زبان عربی کاسته شد.

عرب‌گرایی مبنایی برای برتری سیاسی و فرهنگی خوارج محسوب می شد. با ورود خوارج به این ناحیه و تبدیل ادارات و دیوان ها به عربی، زبان عربی به طور رسمی در مناطق مغرب اسلامی مورد استفاده قرار گرفت و اهالی برای بالا بردن موقعیت اجتماعی خود، مشارکت در امور سیاسی و اداری و تقلید طبقات بالای اشرافیت عربی، بر آموزش زبان عربی حرص و استقبال زیادی از خود نشان دادند. ساخت شهرهای جدید به تعریب مغرب کمک کرد. گسترش زبان عربی در مغرب ادنی از قیروان آغاز، سپس تونس و بعدها فاس به تعریب مغرب کمک کردند.

طبیعتاً گسترش زبان عربی به عنوان ابزار نفوذ فرهنگی، موجبات حضور بیشتر خوارج در این ناحیه را فراهم کرد و باعث هموار شدن مسیرشان شد.^۱

• فعالیت‌های فرهنگی و نظام تعلیم و تربیت :

۱- در این راستا تلاش ها و مقاومت‌هایی از سوی بربرها جهت حفظ استقلال از حکومت اعراب خوارج و جلوگیری از نفوذشان صورت گرفت؛ از سده دوم هجری به بعد زبان بربری به عنوان یک عامل امتیاز و گاه ابزار مبارزه فرهنگی، از جانب اقلیتهای فرقه‌ای شمال آفریقا، به ویژه اباضیان و موحدون مورد استفاده قرار گرفته است. در موارد پراکنده تاریخی، شواهدی در دست است که اباضیان دشمنان خود را عرب و یاران خود را بربر خوانده‌اند (درجینی، ۱۳۹۴، ص ۳۷-۳۸؛ شماخی، ۱۴۰۷، ص ۱۲۱)؛ ضمن اینکه اباضیه از زبان بربری برای آفرینش ادبیات مذهبی خود استفاده می کردند (شماخی، منبع پیشین، ص ۱۴۷).

یکی از مهمترین ابزارهای راهبردی خوارج در نشر مذهب و اقناع مخاطبانشان، فعالیت های فرهنگی بود و فرهیختگان این فرقه را بر آن داشت تا برای پیوستن به این جنبش، نظریه پردازی نمایند تا بتوانند پندارها و عقایدشان را به نحوی مطلوبی نمایش دهند. شکوفایی و رونق فعالیت فرهنگی مراکز جذب خوارج همچون سجلماسه و تاهرت در نفوذشان موثر بود.

در دو قرن اولیه اسلام تنها حلقه ارتباط فرهنگی میان بربرها و اعراب گروهی از نخبگان بربر بودند که زبان عربی را آموخته و از طریق آن به نشر اندیشه های اسلامی به اشکال مختلف چه به صورت رسمی و حکومتی و چه افکار مخالفین مانند خوارج می پرداختند (اصفهانی، ۱۴۱۵، ص ۳۲۵).

ضمن اینکه تبلیغ مذهب خوارج به ویژه خوارج اباضیه، از سوی مبلغان و داعیان به نام «حمله العلم» صورت می گرفت و نیروها نه در مدارس رسمی که در سرداب های مشخص و به صورت سری آموزش دیده و به نشر عقایدشان می پرداختند (حجازی، ۱۴۲۱، ص ۷۱). ابوالعباس درجینی که خود از عالمان این مذهب در قرن هفتم هجری است در این باره حکایتی خواندنی نقل می کند و می نویسد:

« ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه امام اباضیان، در عصر منصور عباسی برای تربیت و آموزش داعیان و حمله العلم سردابی را در نظر می گرفت و با گماردن نگهبانی بر در سرداب که ظاهراً مشغول سبدهافی بود از آمد و رفت بیگانه خبردار می شد.

به این صورت که اگر خطری در پیش بود، با تکان دادن یک زنجیر از سوی نگهبان، ابوعبیده از ادامه درس خودداری می کرد و به همراه شاگردان به بافتن سبد مشغول می شدند و پس از رفع خطر، نگهبان سرداب دوباره زنجیر را حرکت می داد و ابوعبیده درس خود را باز شروع می کرد.» (درجینی، ۱۳۹۴، ص ۲۰).

توجه و تاکید بر فریضه امر به معروف و نهی از منکر با عنایت به زمینه ها و لوازم آن، از اصول دعوت و آموزش در نظام خوارج اباضیه بود.

خوارج اباضی مذهب در زمان ظهور و تشکیل دولت رسمی با تشکیل دارالقرآن یا مکتب خانه همانند دیگر مذاهب رایج در شمال آفریقا به تعلیم کودکان و دیگر اقشار مبادرت می کردند. آنها همچنین از راه مناظره و جدل مذهب خود را میان سایر اقشار جامعه

گسترش می دادند؛ هرچند پیش از تشکیل دولت رسمی برای تربیت نیروی جوان، داعیان و مبلغان رسمی مجبور بودند نظام آموزشی خود را دور از چشم حکومت ها و دولت‌ها دنبال کنند (حجازی، ۱۴۲۱، ص ۱۳۶-۱۳۸).

• نظام ترویج اندیشه «العزابه»

به نظر می رسد نهادینه کردن ارزش ها و معیارهای خوارج به خصوص خوارج اباضیه از طریق تشکیلاتی اجتماعی به نام «العزابه» محقق شد.^۱

این نظام علاوه بر امور آموزشی تمامی امور مربوط به اداره مذهبی، اقتصادی، فرهنگی خوارج را بر عهده داشت و به صورت شورایی اداره میشد. و به طور کلی «هیئه العزابه» نام داشت. در رأس امور آموزشی آن، شیخ العزابه قرار داشت که یکی از داناترین افراد به اصول مذهبی اباضیه بود و مسئولیت تبلیغ و هماهنگی میان مبلغان در ترویج عقاید خوارج را بر عهده داشت.

درباره پیشینه آن باید دانست که رهبران اباضی از اواخر قرن دوم هجری همزمان با شکست های سیاسی و نظامی دولت های خارجی در شمال آفریقا، جهت ترویج اندیشه های خود به فکر تاسیس آن افتادند. آن ها تمام تلاش خود را به کار گرفتند تا با سازماندهی دقیق حرکات علمی-تربیتی، بنیان اجتماعی دینی و علمی جوامع اباضی را سرپا نگه دارند (معمر، ۱۴۲۹، ص ۸۷). هدف آن بود نظامی برپا شود که کیان شان را حفظ کند و عقایدشان را نفوذ دهد تا پیروان بیشتری جذب نمایند. نظام مذکور از بعد مفهوم و وظیفه با مجلس شورا هم پایه است.

درجینی می نویسد:

«هر که در مسیر حق گام بردارد، در جستجوی علم و سیره نیکان باشد و سیره آنها را حفظ و به آن عمل کند و در مجموع اگر تمام این ویژگی ها را به خوبی دارا باشد عزایی نام می گیرد» (درجینی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۳-۴).^۲

۱- در میان جامعه اباضیان معاصر در شمال آفریقا «حلقه العزابه» مهمترین شورایی است که همچنان قدرت اصلی را در جامعه اباضی به دست دارد و تمامی جزئیات زندگی مردم در جامعه اباضی را زیر نظر داشته و تمام مسائل حقوقی، جزائی و ... را تعیین و اجرا می کند و این موضوع نشان از اهمیت این شورا از گذشته تاکنون دارد.

۱- حلقه عنوان جماعتی است که عالم بر اساس میزان درکی که خداوند به هریک بخشیده به دیگران علم می آموزد، سیره ها را آموزش می دهد و در امور دین آگاهشان می کند (درجینی، ۱۳۹۴، ص ۴۴؛ برادی، بی تا، ص ۲۰۷-۲۰۸).

عضویت در عزابه دارای شرایطی است که حافظ قرآن بودن، توانایی تدریس، ملبس بودن به لباس رسمی، رعایت شئون طلبگی عزابه، دوست داشتن و آموختن علم و یاد دادن به دیگران، نداشتن اشتغال فراوان دنیوی، معاشرت اندک با اهالی بازار در زمره آنها قرار دارد (معمّر، ۱۴۲۹، ص ۷۹-۸۹).

• استفاده از فرصت گردهمایی جهت تبلیغات:

یکی دیگر از راه‌های رواج افکار خوارج، استفاده سران این فرقه از فرصت‌های گردهمایی نظیر حج برای افزایش تبلیغات و همفکری بیشتر بود. فرصتهایی چنین، می‌توانست افراد همفکر را دور هم جمع کرده و آنها از این فرصت جهت تبادل افکارشان، کمال بهره را می‌بردند. امام ابو عبیده، یکی از افرادی بود که به این مراسم توجه خاصی داشت و همه ساله برای برگزاری این مراسم عازم مکه می‌شد (شماخی، ۱۴۰۷، ص ۱۰۷). او از این طریق و در نقش یک دعوتگر با فقیهان شهرها و باقی صحابه و نیز سایر افراد اباضی مذهب که از شهرهای دیگر آمده بودند دیدار می‌کرد و به این ترتیب به نشر آراء و افکار این فرقه کمک می‌کرد. بسیاری از تصمیمات مهم این فرقه در همین ایام بود؛ به طور مثال ابو حمزه خارجی سال‌ها پیش از آنکه با عبدالله بن یحیی کندی برای تشکیل حکومت یمن همدست شود، همه ساله در موسم حج مردم را به مخالفت با مروان و آل مروان دعوت می‌کرد (طبری، ۱۴۰۷، ص ۳۰۲؛ اصفهانی، ۱۴۱۵، ص ۲۳۸).

شیوه‌های سیاسی نشر عقاید خوارج در شمال آفریقا

• استفاده از شبکه‌های مخفی:

با مطالعه و تفحص در آثار مورخان این‌طور به نظر می‌رسد که یکی دیگر از راه‌های نفوذ اندیشه‌های خوارج از بعد سیاسی استفاده از سازمان یا تشکیلاتی مخفی باشد.

برای گروه‌های فکری و سیاسی صدر اسلام که دستیابی به قدرت یا تغییر وضع موجود از طریق مبارزه با حاکمیت رسمی را می‌خواستند، وجود تشکیلات مخفی و در عین حال فعال برای گسترش دعوت ضروری بود و موجبات تداوم حضورشان را فراهم می‌ساخت. چنانکه عباسیان دهکده حمیمه را مرکز فعالیت‌های مخفی خود کرده بودند (طبری، ۱۴۰۷، ص ۳۴۴؛ سیوطی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۷) و اسماعیلیان نیز در نیمه دوم سده سوم هجری/ نهم میلادی، یک شبکه وسیع سری برای گسترش دعوت خود ایجاد کرده بودند که کانون آن سلمیه در شام بود (ابن ندیم، ۱۳۹۸، ص ۲۳۸؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶، ص ۴۵۳).

خوارج به خصوص فرقه اباضیه که پنهان‌کاری یا تقیه دینی را یکی از ابزارهای مهم برای مبارزه زمامداران ستمگر می‌دانستند نیز طی قرن‌های اول تا سوم هجری، در ابتدا بصره را مرکز دعوت خود انتخاب کرده بودند. افزون بر ترکیب اجتماعی و جایگاه فکری بصره، عامل دیگری هم در انتخاب این شهر به عنوان مرکز ترویج افکار خوارج البته در شرق جهان اسلام موثر بود و آن موقعیت جغرافیایی بصره و مرکزیت آن در جهان اسلام بود؛ چرا که می‌توانست با شرق و غرب عالم آن روزگار چه از طریق خشکی و چه از طریق دریا در ارتباط باشد و این مسأله از لحاظ تجاری هم تاثیر زیادی داشت. به همین دلیل تشکیلات اباضی بصره توانستند با پیروان این مذهب در شمال آفریقا ارتباط مستحکمی برقرار کنند و از این طریق مسیر نفوذ خود به این منطقه را هموار سازند.

در این رابطه ابن صغیر اطلاعات ارزشمندی در رابطه با تبادلات تجاری از طریق بصره به شمال آفریقا در اختیار قرار می‌دهد از جمله اینکه اباضیان ثروتمند این شهر برای همکیشان خود در شمال آفریقا کمک‌های مادی ارزشمندی ارسال می‌کردند (ابن صغیر، ۱۴۰۵، ص ۲۸-۳۳).

• دعوت‌گری:

شیوه دیگر خوارج در راستای رواج افکارشان از بعد سیاسی، استفاده از دعوت‌گری بود. طبیعتاً افکار خوارج در خلأ رشد نمی‌کرد و یا در ذهن صاحبان این فرقه محدود نمی‌ماند؛ چرا که در این صورت محکوم به نابودی و فراموشی بود.

فرقه‌ها، مذاهب و گروه‌های سیاسی درون اسلام به خصوص از قرن دوم هجری به بعد، هر یک با جدیت در صدد جلب قلوب مسلمانان با در پیش گرفتن شیوه‌های مختلف دعوت برآمدند؛ عباسیان، امویان اندلس، علویان زیدی و اسماعیلی مانند ادریسیان و فاطمیان با این شیوه موفق شدند هر یک در سرزمینی هرچند محدود به قدرت سیاسی دست یابند. خوارج نیز همین شیوه را در پیش گرفته و در حد خود به نتایج موفقی رسیدند و موفق به تشکیل دولت‌هایی شدند. آنها خود را اهل الدعوه می‌خواندند (صوفی، ۱۳۸۷، ص ۱۷۲).

۱- در چندین مورد تاریخی دیده شده که خوارج هرگاه در برابر حملات شدید قرار گرفته و یا شکستی می‌خوردند سیاست کتمان را در پیش می‌گرفتند. به طور مثال پس از شکست خوارج اباضی و قتل رهبر آن‌ها ابوالزجار اسماعیل بن زیاد نفوسی، حدود ده سال هیچ حرکت خاصی از آنان مشاهده نشد و صرفاً دعوت پنهانی داشتند (خلیفات، ۱۴۲۳، ص ۱۴۲؛ در مرحله دیگر در مغرب ادنی پس از کشته شدن ابوالخطاب بار دیگر به مرحله کتمان بازگشتند (شماخی، ۱۴۰۷، ص ۱۳۴)).

آنچه از بررسی متون بر می آید این است که خوارج در نشر آراء و افکارشان اصرار داشتند؛ به گونه ای که نویسندگان و علماء را وادار می نمود تا در راستای رد آراء و اندیشه های مخالف قلم بر کاغذ آوردند.

آنها از افراد موجه و مشهور سیاسی و فکری نیز جهت گسترش اندیشه های خود استفاده می کردند. مورخان اباضی سهم اصلی را در گسترش مذهب خود در سرزمین های دیگری چون شمال آفریقا به دست ابو عبیده مسلم بن ابی کریمه تمیمی می دانند که این کار با ارسال دعوتگران انجام داد.

سلامه بن سعید نخستین داعی اباضی مذهب بود که در اوایل سده دوم هجری از بصره به شمال آفریقا رفت (ورجلانی، ۱۴۰۵، ص ۳؛ درجینی، ۱۳۹۴، ص ۱۱؛ شماخی، ۱۴۰۷، ص ۹۸). پس از او عبدالله بن مسعود تجیبی به تبلیغ این تعالیم این مذهب پرداخت و قبیله بربر هواره را به پیروی از عقاید خود دعوت کرد (ابن عذاری، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۷۱). داعیان خارجی ضمن حفظ شرایط امنیتی خود با زندگی کنار بربرها و برگزاری جلساتی در مسجد قیروان فقه خود را تدریس کردند.

عمر بن عبدالعزیز مروانی (۹۹-۱۰۱ق. ۷۱۸-۷۲۰م.) و عبدالله بن عباس هاشمی (متوفی ۶۸ق. ۶۸۷م.) از دیگر داعیان خارجی اند که در منابع اباضی نامشان با اسامی دعوتگران اباضی همچون جابر بن زید حممدی و عکرمه مولای بن عباس قرین شده است.

• موقعیت مطلوب اقتصادی:

در خصوص توسعه و رشد حرکت خوارج در شمال آفریقا از نقش عوامل اقتصادی هم نمی توان غافل شد. شمال آفریقا حلقه اتصال تجاری میان مغرب اقصی و اروپای غربی و سرزمین های مشرق اسلامی بود. طبیعتاً یکی از علل جلب توجه اعراب، به ویژه خوارج، به عنوان یک فرقه تازه تاسیس، نسبت به این منطقه تعاملات اقتصادی و کسب سودهای سرشار بود. نقش بازرگانی این منطقه در تجارت دریایی مدیترانه هم توجه مدعیان حکومت را به خود جلب می نمود. موقعیت اقتصادی و بازرگانی این منطقه همواره مورد توجه بود و وجود این مساله علاوه بر داد و ستد و کسب فرصت های مالی، فرصت مناسبی برای رواج افکار و عقاید خوارج و متاثر ساختن افراد دیگر از جمله بربرها را فراهم می نمود.

بعلاوه شمال میان مشرق عالم اسلام و سرزمین های مرکزی قاره آفریقا زمینه ی ویژه ای از لحاظ جاده ای داشت و راه های تجاری بسیاری مناطق مختلف این ناحیه را به یکدیگر متصل می ساخت.

مهمترین جاده تجاری در ناحیه شمال آفریقا، جاده ای بود که از صحرای غربی می گذشت و پس از عبور از سواحل اقیانوس اطلس به سجلماسه می رسید.

برای مثال میان سجلماسه و بلاد تکرور (سنگال امروزی)، مسافران مغرب اقصی بیشتر با خود پشم، مس و چرم به تکرور حمل می کرده و با طلا و برده از آنجا باز می گشتند. طلا سپس از این شهر به راه شمال و اسپانیا فرستاده می شد یا از کناره های نیل می گذشت به مشرق می رسید.

موقعیت ویژه تاهرت و قرار داشتن آن بر سر شاهراه اصلی، به این شهر امکان داد تا کاروان های تجاری مختلف برای انجام مبادلات بازرگانی در آن فرود آیند (فرهمند، ۱۳۸۷ش، ص ۱۰۸)؛ در دوره نخستین امام رستمی راه های بازرگانی از تاهرت به سرزمین سرزمین سیاهان و دیگر نقاط شرق و غرب برای تجارت و صدور کالا احداث شد (ابن صغیر، ۱۴۰۵، ص ۳۸).

بازارهای شهر تاهرت به صورت مرکز تجاری درآمد تا گروه های مختلفی که تحت عناوین مصری، قروی و کوفی شناخته شده بودند، بتوانند نیازمندی های خود را از آنجا تهیه کنند.

همچنین شمال آفریقا به داشتن معادن فراوان طلا شهرت داشته است به گونه ای که طلا در سرزمین هایی نظیر بلاد غانه، تکرور، کوکو و مالی چنان ارزشی نداشته؛ چندان که مردم در آنجا طلا را با نمک معاوضه می کرده اند (قلقشندی، ۱۹۸۷، ص ۲۷-۲۸۰؛ ادیسی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲-۱۳۳).

• مساعد بودن شرایط جغرافیایی:

یکی از عوامل تسهیل کننده موفقیت خوارج در شمال آفریقا وسعت و پهناور بودن این سرزمین بود. این مساله در آثار جغرافیایان یونان و مورخان دوران اسلامی آمده است. سرزمین مغرب یک واحد جغرافیایی پهناور و روی هم رفته سرزمین عریض و طولی است؛ زیرا از شرق به غرب در طول ساحل دریای مدیترانه تا اقیانوس اطلس امتداد می یابد و کشور مغرب با ساحلی طولانی که از طنجه در شمال آغاز می شود و در نقطه معروف به رأس الاخضر واقع در ساحل غربی آفریقا پایان می پذیرد مشرف بر اقیانوس اطلس می باشد. وسعت قاره آفریقا موجب شد تا این خطه جغرافیایی محل مناسبی برای شورشیانی باشد که در شبه

۱- برای مثال فاصله مصر تا طرابلس ۴۰۰ مرحله، تا تاهرت ۹۴ مرحله و تا سجلماسه ۱۰۹ مرحله بود. هر مرحله معادل پنج فرسخ یا سی کیلومتر بود. (یاقوت حموی، ۱۴۰۸، ص ۱۷۲).

جزیره عربستان جایگاهی نداشتند. چنانکه در سال پنجم بعثت، شماری از یاران پیامبر به حبشه مهاجرت کردند تا از دشمنی قریش در امان بمانند.

شمال آفریقا نیز در سه قرن نخستین اسلامی مأمونی برای مخالفان حکومت‌های اموی و عباسی بود و به دلیل همین موقعیت باعث جذب مخالفان به این ناحیه جغرافیایی شد. چرا که به دلیل کوهستانی بودن این ناحیه و وجود بادیه‌های فراوان امکان تعقیب و گریز میسر نبود و اگر هم بود، انتخاب این موقعیت جغرافیایی ممتاز، امکان پنهان شدن از دست عمال خلافت را راحت‌تر میسر می‌ساخت و مسیر خوارج را برای رسیدن به مقصودشان هموارتر می‌ساخت.

به همین دلیل افرادی چون عبدالرحمن داخل و ادريس بن عبدالله وقتی از مرزهای غربی مصر عبور کردند، دیگر تا رسیدن به هدف خود فاصله چندانی نداشت؛ چراکه اعزام نیروهای مرکزی خلافت به مغرب علاوه بر هزینه بسیار پرخطر هم بود. حراست از این ناحیه را نیروهای عرب مهاجر آن منطقه به عهده داشتند که آنها نیز تا قبل از قرن پنجم هجری به دلیل جمعیت کمتر در مقابل ساکنین شمال آفریقا و همچنین گسترده بودن این منطقه، در برابر آشوب قبایل مهاجم بربر آسیب‌پذیر بودند. این مساله باعث تهور مخالفان خوارج و رسیدن به اهدافشان شد.

پدیده جغرافیایی اصلی در سراسر خاک مغرب کوه‌های اطلس است. جبال اطلس یک یا چند رشته کوه متصل به هم است که از جنوب مغرب دور شروع می‌شود و در شرق تونس خاتمه می‌یابد. کوه‌های اطلس در امتداد خود به شرق یک رشته واحد را تشکیل نمی‌دهند بلکه مجموعه‌ای از رشته کوه‌هایی است که دره‌ها و شکاف‌های وسیعی آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد.

خوارج شمال آفریقا غالباً از مناطق دشوار کوهستانی و دره‌ها و نیز از مناطق بسیار دوردست صحرایی به عنوان پایگاه خود استفاده می‌کردند؛ مناطقی همچون کوه‌های جنوب طرابلس-که به دلیل اقامت قبیله نفوسه از قبایل بتر به جبل نفوسه معروف است-کوه جزول که شهر تاهرت در آن واقع است و رشته کوهی که از کرانه‌های اقیانوس اطلس در غرب تا سه مرحله مانده به اسکندریه در شرق امتداد داشته است. مردم فاس و سجلماسه آن را درن، مصمودیان و نول آن را «یکشوا» و هوازه آن را اوراس می‌نامیده‌اند. این رشته کوه بعدها به جبال اطلس معروف شده است و همواره پوشیده از برف بوده و راه‌های بسیار تنگ و دشواری داشته است (کردی، ۱۳۸۹ش، ص ۶۵).

این موقعیت باعث جلوگیری از وقوع حملات و در نتیجه امکان دفاع بیشتر از قلمرو و در ادامه گسترش فتوحات را برای خوارج ممکن می ساخت (کعاک، ۱۴۲۴، ص ۱۱۰؛ معمر، ۱۴۲۹، ص ۱۴۵).

نتیجه

مشخص کردن زمان خاص برای نفوذ مذهب خوارج در سرزمین‌های شمال آفریقا دشوار است، چراکه منابع به این نکته اشاره ای نکردند و شاید این امکان را نداشته‌اند. چرا که این جنبش از سوی حکومت اموی در مشرق تحت فشار بوده و لذا رخنه این افراد و نحوه نفوذ آن به شمال آفریقا علنی نبوده است. در این میان منطقی‌ترین گزینه برای خارجی مذهبیان گریزان آن بود که برای ایجاد جامعه آرمانی مبتنی بر عدل مطلق و عدم وجود نزاع‌های طبقاتی به مناطق دورافتاده جهان اسلام هجرت کنند تا دست دشمن به آنها نرسد. احتمال ارجح آن است که نفوذ خوارج به شمال آفریقا در پایان قرن اول هجری و از طریق سربازان عرب و دعوتگرانی صورت گرفته باشد که از فشارها در مشرق می گریختند.

اصلی‌ترین دلیل موفقیت خوارج در پیشبرد عقاید و اهداف خود و همچنین تشکیل دولت، همانند بسیاری از گروه‌های دینی و سیاسی دیگر نظیر علویان و فاطمیان بهره‌گیری از شیوه دعوت بود.

نتیجه این دعوتگری، متقاعد ساختن دعوت شدگان به خروج بر حاکمان بوده است؛ زیرا در غیر این صورت این دعوت، عملی بیهوده محسوب می شد. همین عمل‌گرایی موجب شد تا بسیاری از کسانی که از ظلم و جور حاکمان اموی ناراضی بوده اند از جمله بربرها به دعوتگران خوارج بپیوندند.

این دعوت زمانی به موفقیت رسید که خوارج کانون‌های تبلیغی فعال و در عین حال پنهانی را برای گسترش دعوت خود انتخاب نمودند. به طور مثال بصره به عنوان مرکز ترویج افکار خوارج انتخاب شد. این شهر به عنوان خاستگاه علوم و معارف اسلامی نشانی از فعالیت‌های فکری و عملیاتی سران خوارج دارد و مسیر ارتباطی میان خلافت شرقی با غرب یا شمال آفریقا محسوب می شد.

ضمن اینکه از موقعیت مطلوب جغرافیایی در موفقیت خوارج برای نفوذ در شمال آفریقا نمی توان چشم‌پوشی کرد. با این فرضیه که پهناور بودن این خطه جغرافیایی و موقعیت سوق الجیشی آن از جمله صعب‌العبور بودن مسیرهای کوهستانی این ناحیه، این

منطقه را به محیطی امن برای شورشیان شمال آفریقا تبدیل ساخته بود. این مساله در آثار اکثر جغرافیانویسان و مورخان دوران اسلامی آمده است.

یکی از عواملی که به گسترش نفوذ خوارج در این منطقه کمک کرد، موقعیت کوهستانی این منطقه جغرافیایی بود؛ بدین ترتیب که این مساله باعث می شد تا نفوذ در این منطقه سخت و طاقت فرسا باشد.

شرایط جغرافیایی ناحیه شمال آفریقا به مثابه امتیاز ویژه ای برای خوارج محسوب می شد که از آنان در برابر خطرات و تهدیداتی که از جانب حکومت مرکزی تهدیدشان می کرد محافظت می کرد.

موقعیت اقتصادی و بازرگانی مطلوب سرزمین های شمال آفریقا و وجود راه های تجاری فراوان و معادن ارزشمند در کنار داد و ستد و کسب فرصت های مالی، فرصت مناسبی برای رواج افکار و عقاید خوارج و متاثر ساختن افراد دیگر از جمله بربرها را فراهم می نمود.

در طول تاریخ، سلطه بر سایر مناطق لزوماً با لشگرکشی همراه نبوده و نفوذ و ترویج عقاید با استفاده از ابزارها و سیاست های فرهنگی و عقیدتی صورت گرفته و این دوره تاریخی هم از این امر مستثنی نبود.

یکی از ابزارهای راهبردی خوارج در نشر مذهب و اقناع مخاطبان جهت نفوذ، فعالیت های فرهنگی خوارج بود که این کار توسط مشایخ این فرقه انجام می شد؛ بدین ترتیب که آنان برای پیوستن اقشار مردم به این جنبش نظریه پردازی می نمودند.

شکوفایی و رونق فعالیت های فرهنگی مراکز جذب خوارج همچون سجلماسه و تاهرت در نفوذ هر چه بیشترشان موثر بود؛ ضمن اینکه تبلیغ مذهب خوارج به ویژه خوارج اباضیه از سوی مبلغان و داعیانی به نام «حمله العلم» صورت می گرفت.

یکی از راه های نفوذ تدریجی خوارج در شمال آفریقا استفاده از ابزار «زبان» بود. با ورود اسلام به مغرب و نفوذ تدریجی زبان عربی از گسترش زبان بربری به نفع زبان عربی کاسته شد و طبیعتاً گسترش زبان عربی به عنوان ابزار نفوذ فرهنگی موجبات حضور بیشتر خوارج در این نواحی را فراهم کرد و باعث هموار شدن مسیر خوارج جهت نفوذ هرچه بیشتر در شمال آفریقا گردید.

از دیگر راه های نفوذ افکار خوارج استفاده سران این فرقه از فرصت های گردهمایی نظیر حج برای افزایش تبلیغات و همفکری بیشتر بود. فرصتهایی چنین، می توانست افراد همفکر را دور هم جمع کرده و آنها از این فرصت جهت تبادل افکارشان، کمال بهره را می بردند.

در دسته بندی عوامل موثر در رواج آراء خوارج در شمال آفریقا (عوامل سیاسی مثل استفاده از شیوه دعوتگری و پافشاری اهل الدعوه بر تبلیغ اندیشه های خوارج و مطلوب جلوه دادن آن، وجود تشکیلات مخفیانه و کانون های دعوت فعال)؛ (عامل اقتصادی مثل تعاملات اقتصادی و بازرگانی)؛ عامل فرهنگی (نفوذ زبانی، تاثیر نظام تربیتی و شورای فکری العزابه و همچنین استفاده از فرصت های گردهمایی نظیر حج)، در گسترش افکار و آراء خوارج در شمال آفریقا موثر بوده و مروری بر آثار تاریخی نیز موید این موضوع است.

- ابن اثیر، ابوالحسن علی الشیبانی معروف به ابن اثیر جزری، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، بیروت: دارالکتب اللبنانی، ۱۹۶۷م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. *العبر و دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*، به کوشش خلیل شحاده و سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. *الامامه و السیاسه*، به کوشش طه محمد الزینی، قاهره: موسسه الحلبي و شرکاء للنشر و التوزیع، ۱۳۸۷ق/۱۳۶۷م.
- ابن صغیر. *اخبار الائمة الرستمیین*، تحقیق و تعلیق، محمد ناصر، ابراهیم بحاز، بیروت: دارالمغرب الاسلامی، ۱۹۸۵/۱۴۰۵م.
- ابن عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله. *فتوح مصر و اخبارها*، قاهره: مکتب مدبولی، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
- ابن عذاری، ابو عبدالله محمد. *البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب*، بیروت: دارالثقافه، ۱۹۸۰م.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. *الفهرست*، به کوشش احمد رابط عرموش، بیروت: دارالمعرفه، ۱۹۷۸م.
- ادیسی، محمد بن عبدالله. *صفه المغرب وار السودان و مصر و الاندلس*، به کوشش دوزی و دخویه، لیدن، بریل، ۱۹۶۷م.
- اصفهانی، علی بن الحسین ابوالفرج. *الاعانی*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
- برادی، ابوالقاسم بن ابراهیم، *جواهر الممتناه*. بی جا، بی تا.
- بل، آلفرد. *الفرق الاسلامی فی الشمال الافریقی من الفتح حتی الیوم*، ترجمه عبدالرحمن بدوی، بنغازی: دارلیبیا، ۱۹۶۹م.
- الحاجری، محمد طه. *دراسات و صور من تاریخ الحیاه الادبی فی المغرب العربی*، بیروت: دارالنهضة العربیه، ۱۹۸۳م.
- حجازی، عبدالرحمان عثمان، *تطورالفکر التربوی الاباضی فی الشمال الافریقی*، بیروت: المکتبه العصری، ۱۴۲۱ق.
- خلیفات، عوض. *نشأة الحركه الاباضیه*، مسقط: وزاره التراث و الثقافه، ۱۴۲۳ق.
- درجینی، ابوالعباس احمد بن سعید. *طبقات المشایخ بالمغرب*، به کوشش ابراهیم طلائی، قسنطینه، مطبعه البعث، ۱۳۹۴ق.
- سیوطی، عبدالرحمن. *تاریخ الخلفاء*، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره: مطبعه السعاده، ۱۳۷۱ق.
- شماخی، احمد بن سعید. *سیرالمشایخ*، به کوشش احمد بن سعود السیابی، مسقط: وزاره التراث القومی و الثقافه، ۱۴۰۷ق.
- طبری، محمد بن جریر. *تاریخ الامم و الملوک*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷.

-صوافی، صالح بن احمد. الامام جابر بن زید العماني و آثار فی الدعوه، سلطنه علی، وزارت التراث القومي و الثقافه الجامعيه، ۱۹۶۸م.

-فرهمند، یونس. «روابط سیاسی و تجاری رستمیان در مغرب میانه»، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، سال چهارم، شماره پانزدهم، بهار ۱۳۸۷.

-قطیش، حسام الدین. ثورات الخوارج فی بلاد المغرب الاسلامی، وزاره التعليم العالی و البحث العلمی، کلیه العلوم الاجتماعیه و الانسانیه، مذکره مقدمه لنیل شهاده الماستر فی التاريخ المغرب الاسلامی، ۱۴۳۶هـ.

-قلقشندی، احمد بن علی. صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، به کوشش یوسف علی طویل، دمشق: دارالفکر، ۱۹۸۷م.

-کردی، رضا. تاریخ سیاسی خوارج شمال آفریقا، تهران، سمت، ۱۳۸۹ش.

-کعاک، عثمان. موجز التاريخ العام للجزایر من العصر الحجری الی الاحتلال الفرنسی، بیروت: دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۳م.

-مادلونگ، ویلفرد. مکتب ها و فرقه های اسلامی در سده های میانه، ترجمه جواد قاسمی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۷۵.

-معمّر، علی یحیی. الاباضیه فی موكب التاريخ، عمان، مکتبه الضامری للنشر و التوزیع، ۱۴۲۹ق.

-ورجلانی، ابوزکریا یحیی بن ابی بکر. السیره و الاخبار الائمه، به کوشش عبدالرحمن ایوب، دارالتونسیه، تونس، ۱۹۸۵م.

-یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله. معجم البلدان، بیروت: دارالاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.